

هزار هزار پرستو  
برشاخه های قلبم  
سرود جنگ سر  
می دهند.



در این شماره ....

ننین و آزادی زن

داستان

صفرخان . آن که گفت : « نه »

برگی از تاریخ . دوره فنودالی

۱۳ آبان یاد آور حماسه

خونین دانش آموزان

نامداران

پای دارندگان آتش

واژه های سیاسی

در تاریخ سراسر مبارزه و تلاش انقلابی بلشویکها و لنین ، حقوق دموکراتیک و مبارزه برای تحقق آن مسئله بسیار پراهمیت و ضروری محسوب میشد . در این میان مبارزه برای تامین برابری حقوق و آزادی زنان از هرگونه ستم و تبعیضی برای لنین از جایگاه ویژه ای برخوردار بود .

نظریات لنین درباره ستم دوگانه بر زنان و تحلیل همه جانبه زمینه های عینی و ذهنی و فرهنگی این ستم از تمام سوسیالیستهای زمان خود فراتر می رفت . لنین برخلاف خیلی از سوسیالیستهای آن موقع که بی حقوقی زنان در جامعه را بعنوان دلیل اساسی ستم بر زنان ارزیابی میکردند ، تاکید خود را علاوه بر جنبه های حقوقی به دلایل مادی و طبقاتی ستم بر زنان نیز می گذاشت و علاوه بر آن موقعیت زن در چهارچوب خانواده ، محرومیت آنان در شرکت برابر در تولید اجتماعی ، وابستگی آنان به مردان ، نقش سنت های ارتجاعی و پیوند پایداری و تداوم آن با منافع طبقه مسلط ، نقش مذهب ، از جمله مواردی است که در تحلیل های لنین پیرامون مسئله زنان جایگاه مهمی را اشغال نموده و شرایط لازم برای رهایی کامل زن را توضیح میدهد . لنین بر این اعتقاد بود که « در کاپیتالیسم نیمه موثنت بشریت تحت ستم دوگانه است ، زنان کارگر و دهقانان بوسیله سرمایه استثمار می شوند ، اما بالاتر از آن ، حتی در دموکراتیک ترین جمهوری بورژوائی ، زنان اولاً بدلیل اینکه قانون ، مساوات زن و مرد را مجاز نمیشارد ، از برخی حقوق محروم میشوند ، ثانیاً ، و این مهمترین مسئله است . آنها همچنان در اسارت خانه باقی میمانند ، بردگی آنها در خانه همچنان ادامه دارد ... »

اما همانطور که لنین به ریشه های دوگانه ستم بر زنان در جامعه طبقاتی تاکید میکرد به مبارزه در جهات مختلف برای آزادی زنان نیز تاکید داشت و از این منظر مبارزه برای برابری حقوقی زنان را تنها اولین و آسانترین وجه این مبارزه میدانست .

او میگفت : « حتی وقتی که زنان از حقوق کامل برخوردار باشند هنوز لگدمال شده و منکوب باقی میمانند ، زیرا که کارهای خانه هنوز بر دوش آنهاست .» بدین ترتیب به نکته مهمی اشاره میکند و آن این که شرایط مادی برای از بین بردن ستم تاریخی بر زنان ، از جمله امور مشقت بار خانه و خانه داری پروسه ای بس

دشووارتر و فراتر است در این باره او بر ضرورت شرکت زنان در کارهای تولیدی و امور اجتماعی و سیاسی دیگر تاکید میکرد او همچنین بر آن بود که باید کارهای خانه را به یک رشته از خدمات اجتماعی در مقیاس بزرگ تبدیل کرد نظیر ایجاد آشپزخانه ها و رخت شوی خانه های عمومی ، رستورانها و نهار خوریهای جمعی ، مهدکودک و کودکستانها و ...

افزون براینها لنین به نقش حساس مبارزه ایدئولوژیک و فرهنگی با سنت ها و روحیات عقب مانده و زن ستیز و مردسالار در جامعه اهمیت زیادی قائل بود . لنین وجود این سنت ها و فرهنگ و روشهای مردسالارانه را در حزب نیز دنبال میکرد و حزب بلشویک را بخاطر اینکه فعالیت اش در میان زنان کافی نبود همواره مورد سرزنش و انتقاد قرار میداد و خطاب به اعضا حزب میگفت : « شما نمیتوانید بدون کشاندن زنان به سیاست ، توده ها را به سیاست بکشانید .. » او دلیل عمده این بی مسئولیتی و کمبود را از ناحیه سوسیالیستهای میدانست که انجام هر گونه کار ویژه در میان زنان را به بازیچه دست جریانهای بورژوا فمینیستی شدن تعبیر میکردند . و از این که ممکن است دامنه شان به یک چنین « گناه کبیره ای » آلوده شود ! به فعالیت های ویژه میان زنان روی خوش نشان نمیدادند . لنین این تفکر و بینش عقب مانده را مورد انتقاد و تقبیح قرار میداد . لنین میگفت که واقعیت های مسئله زنان مبین درست بودن این واقعیت است که « ما باید بمنظور فعالیت در میان زنان گروه خودمان ، روشهای ویژه تهیه و اشکال خاص سازماندهی خودمان را داشته باشیم ... » او درباره ی ضرورت کار فرهنگی در میان مردان حزب میگفت : « فعالیت ما در میان توده های زنان ، و فعالیت سیاسی ما بطور کلی مقدار قابل توجهی فعالیت فرهنگی را در میان مردان طلب میکند ، ما باید هم در حزب و هم در میان توده ها نقطه نظرات پوسیده برده وارانه را ریشه کن کنیم » بکوشیم تا با درس گیری از تربیات جنبش کارگری و کمونیستی در جهان مبارزه برای رهایی زنان از ستم دوگانه و تبعیض جنسی و خلاصی از قوانین مذهبی و سنت های متحجر و عقب مانده در جامعه گسترش دهیم .

« برگرفته از کار کمونیستی »

در قسمت قبلی خواندیم که: جواد میرفت به کلکته تا درس بخواند. سالی دوبار این راه را می رفت، و از این رو با کشتی و مسافریں جورواجور همیشگی آن آشنا بود. کشتی یکراست می رفت به بصره و از آن جا برمیگشت به کویت و از آن جا به بحرین و سپس به قطر و از آن جا یکراست می رفت به کراچی و جواد از کراچی با ترن می رفت به کلکته در طول سفر با سیدی روبرو شد که با توسل به خرافات و معرکی گیری از مسافران آخادی میکرد و جواد با دلچرکی و چندش گزنده ای به سید نگاه می کرد. از او و مردمی که با گردن کشیده و دهن باز به او نگاه می کردند بیزار شده بود. ای مردم این تمثالو که می بینین جنگ صفین شاه مردان علیه. اون بزرگوار که ذوالفقار تو مشتته. خود اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب دوماذ پیغمبره. او یازده امامی که عاشق جمال همشون هسی و می پرستیشون اولاد این بزرگوارن. اینا برگزیدگان رب الارباب اند. حال من دوازه نفر تو این جمع می خوام که دوازه تا چراغ ناقابل نذر دوازه امام بکنه. اما یه دقه پولتو نگهدار تا چن کلمه از جهنم برات بگم. جهنم حکایتیه. نیاز دعا رو حالا نمی خوام. وختی دعوات کردم چارتا پول ناقابل ازت می گیرم اونم واسیه اینکه دعوات اثر داشته باشه. این دعا دعای آخرته. به درد این دنیات شاید نخوره. خدا به سر شاهده، مسلمون راس و دُرس تویی و خودت ملتفت نیسی. بشارت باد تو رو که با همین جیفه بو گندو که از خودت دور کردی یه قصر تو بهشت برای خودت ساختی و هر چه تا به امروز گناه کردی بودی ریخت و مته بچه نابالغ بی گناه شدی. مرد قهوه ای رنگ لاغر و باریکی که کلاهی از پیش نخل به سر داشت پولی میان دستمال انداخت.

و اینک ادامه داستان

کشیده آبدار می گذاشتی تو گوشش. حیف نیست دسترنج خودت رو بدی به این گردن کلفت بخوره؟»

باز نعره سید بلند شد. خداوند رو به ریش پر از خون حسین قسم میدم که خجالت عیال نصیبت نکنه. به حق اون ساعتی که حسین تکیه به نیزه بی کسی زد تا دندان نو درنیاری از دنیا نری. مردم! اینا رو که شنیدن نقل و حکایت نیس. منم از خودم در نیاوردم، حدیثه، اینکارا رو کسی کرده که فردای محشر مییاس من و تو دست به دومنش بشیم. این ها معجزات کسیه که فردا سر پل صراط، که نه راه پس داری نه راه پیش دستتو می گیره و از اونرو، که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتره ردت می کنه. یهود و گبر و ترسا و بت پرست به علی تو ایمون دارن، تو چرا نبایس داشته باشی؟ من دارم اینجا رد مخالف علی می کنم. بر منکرش لعنت. بگو پیش باد.

«جمعیت نعره زد بشمار.»

باز سید ادامه داد. «برمخالف لعنت. بگو پیش باد.»

دوباره مردم داد کشیدند «بشمار.»

سید گفت: «فقط دو تا چراغ به ما رسیده. بر شیطون لعنت، من دو ساعته این جا گلوم پاره شد از بس ذکر علی رو خوندم. به قدر یک خارج مسب دلت نرم نشد؟ دو ساعته دارم لعنت برمخالف می کنم. یه حدیث دیگه واست می گم و می رم دعوات می کنم. دو تا پول سیاه به ما دادی، دادی، ندادی، ندادی. تو رو به خیر ما رو به سلومت. سر جنگ که نداریم. اینو که می گم تو گوشت بسپار، اگه

جواد به سید و پرده خیره مانده بود. نگاهش تلخ و کزنده بود. کلک های سید او را سخت رنج می داد. هر چند شیادمنشی و شعبده بازی او خونش را به جوش آورده بود، ولی تردستی و مهارت او در کارش مایه شگفتی او بود. می دید که اگر بنا بود او خود روزی از این راه نان بخورد از عهده بازی کردن یک چشمه از کارهای سید برنمی آمد. از همه چیز گذشته، او نمی توانست جلو آن همه آدم یک کلمه حرف حسابی بزند، تا چه رسد به اینکه گدایی کند و از مردم پول بگیرد. سید موقع شناس و نیزه باز بود. افسونگر و چرب زبان بود و رگ خواب جمع به دستش بود. حضور ذهن داشت و بلد بود محفوظاتش را ضبط و ربط دهد و سر بزنگاه آن ها را به کار خلق بزند. می دید که جثه سید بر روح خود او هم سنگینی می کرد تا چه رسید به دیگران. البته او یک شاهی به نان سادات کمک نکرده بود. ولی چرب زبانی سید و توانایی او در پشت هم اندازی و این که واقعا نقل خوبی بود، او را افسون کرده بود. اما با این همه، دلش می خواست می توانست برود میان جمع و ریش او را به چنگ بگیرد و چند تا کشیده آبدار به گوشش بزند. فکر می کرد راه بیفتد و برود رو تفر کشتی و شکاف کف آلود و پر جوش و خروشی را که از گذشتن کشتی در دل دریا پدید آمده بود تماشا کند و خودش را از یاهه گویی های سید خلاص کند. در مسافرت های دریایی، او همیشه دوست داشت کشتی که تازه راه می افتاد، برود روی تفر کشتی و دود پرپشت راکدی را که از دود کش ها روی دل آسمان می لغزید

روزگار سهل است. چند سکه میان معرکه افتاد و سید آن ها را دید زد و در ذهن خود آن ها را شمرد و دانست از شش چراغ فقط پنج تا رسیده. آفتاب داشت رنگ می باخت و به مغرب می رفت. سید خسته بود. گرسنه و تشنه بود. جمعیت موج می خورد و پا به پا می شد. اما سید دست بردار نبود. می خواست تا آنجا که هنوز معرکه دایر است مردم را بدوشد. پس با تاجر و جلب ترحم گفت: نرسید این یه دونه چراغ ناقابل؟ عجب! سر زبونم مو در آورد. برو یه نون بخور صد تا صدقه بده که تو این جمع ولد الزنا نداریم، بگو بر ولد الزنا لعنت. جمعیت یکپهو ترکید: «بر ولد الزنا لعنت.»

سید نعره کشید: خدای تعالی رحیم زن ها رو چل سال بیش از طوفان نوح نازا کرد. وختی که توفان برپا شد خطاب رسید یا نوح از هر مخلوقی دوتا، یکی نر یکی ماده ببر تو کشتیت غیر از ولد الزنا، که اگه بردی باهاس خودتم با کشتیت برین زیر آب. حالا بلندتر بگو بر ولد الزنا لعنت جمعیت نعره کشید: «بر ولد الزنا لعنت.»

سید پیروزمندانه گفت: «یا نصیب و یا قسمت! حالا کیه اون جوون مردیکه یه چراغ؛ فقط یه چراغ ناقابل به نون سادات کمک می کنه. هسن تو این جمع کسونی که از برکت جدم علی صاحب الاف و الوفند. خرج ها می کنن و به پابوس جدم مشرف می شین. اما از دادن یک تکه نون به اولاد علی مضایقه می کنن. مردم من فقط یه چراغ میخوام که ...»

در این هنگام پولی از یکی از گروه مسافرین به میان معرکه پرت شد. سید با صدای خشکش فریاد زد. «مردی نمی دونم، زنی نمی دونم، هرکسی هسی برو که شاه مردان عوضت بده. برو که پنج تن آل عبا پشت و پناهت باشه. از فاتح خیبر عوض بگیر. به حق قبر شش گوشه جگر گوشه زهرا که از چار ستون بدن نیفتی. از صاحب ذوالجناح عوض بگیر. ای مولای من وختی که نصیر به مولا می گه تو خدای یکتا هسی. حضرت می فرماید تو کافر شدی و دیگه از امت محمد نیسی و قتل واجبیه. اون وخت همین شمشیر، و همین ذوالفقارو از نیام می کشه و نصیرو شقه می کنه. اون وخت به یک اشاره دوباره زندش می کنه. نصیر تا زنده می شه باز فریاد می زنه تو خدای یکتای قهار. عقیده رو ببین. لاله الاالله. حضرت تا سه بار نصیرو شقه می کنه و هر سه بار که زندش می کنه باز نصیر می گه تو خدای یکتای قهار و غیر از تو خدای دیگه ای رو نمی شناسم. حضرت بار چهارم امر می کنه برو از اردوی من بیرون که

گاهی دیدی کسی داره رد مخالف علی و اولاد علی می کنه سلامش نکن، چرا سلامش نکن؟ سلام که سلامتیه. اگه پیغمبر، یهودی سلامش می کرد جواب میداد. چرا بت میگن نباش سلام بکسی بکنی که داره رد مخالف خونواده پیغمبرو می کنه؟ مگه خدا نکرده تو مخالف پیغمبری؟ نه قربونت برم، هرچه یه حکمتی داره. باید بری علمشو یاد بگیر. برای این گفت سلامش نکن مبادا تو سلامش کنی و او مجبور بشه جواب تو رو بده و همون یه دقیقه ای که جواب سلام تو رو میده از ذکر رد مخالف غافل بشه و ثواب نصیبش نشه. ببین تا کجا رو خونده. همین حدیث می گه اگه کسی باشه که صلوات بفرسه سلامش کنی بت جواب بده عیبی نداره. حالا ما اجرمونو از درخونیه علی می گیریم.»

سپس رفت بسوی دستمال و خم شد و یکی از سکه ها را به اکراه، مانند موش مرده ای در میان دو انگشت گرفت و به جمعیت گرفت: این رو که می بینین جیفه دنیاس. از آتش سرخ بیشتر می سوزنه. جدم علی به برادرش عقیل گفت پول از آتش جهنم سوزنده تره. عقیل برادر علی می رفت دور سفره معاویه شکمشو از غذاهای او کافر پر می کرد. علی فرستاد دنبالش که چرا می ری دور سفره معاویه؟ معاویه با من کارد و پنیره. معاویه دشمن خونواده رسوله. عقیل به مولا عرض می کنه قربانت گردم، معاویه به من کمک می کنه. ازم دستگیری می کنه. من آدم کلفت واریم. زن و بچه دارم. تو که برادر منی به من کمک نمی کنی. چیزی به من نمی دی. همش می گی مال بیت الماله. روزی زن و بچه های من باید یکجوری برسه. چه کنم؟ مولای متقیان بش می فرماید صبر کن الان ازت دستگیری می کنم. اون وخت می رن با یک سیخ آهنی گداخته برمی گردن نزد عقیل و سیخ گداخته رو می دارن رو گوشت تن برادرشون عقیل و می فرماید پولی که معاویه به تو میده از این آتش سوزنده تره. حالا برو سر سفره اون ملحد و فردا جواب خدا رو بده. الله اکبر، می خواسم بت بگم این پولی که تو امروز فدای راه علی می کنی مال دنیاس. اینو تو بات نمی بری اون دنیا. اونی که تو با خودت می بری اون دنیا مهر علیه. می خوای بده، می خوای نده. حق به سر شاهده اگه همین چند تا پول سیا هم که فدای راه علی کردی دلت چرکه، همشو می ریزم دریا، ما تا حالا نونمونو از در خونیه علی و یازده فرزندش خوردیم، باز مولا سخیه می رسونه. هرکی یا علی گفت یا عمر نمی گه. یارب نظر تو برنگردد، برگشتن

گله تنها تنها، یا چند تا چند تا، یا شام می خوردند و یا دراز به دراز برای خودشان افتاده بودند. آمد و شد کم بود و خستگی روز همه را از دوندگی انداخته بود. سید هم از برکت زوار شام مفصلی گیرش آمده بود. چند تا خانوار برایش غذا داده بودند و سفره اش باز بود و با یک کاسه آش و چند تا گل شامی لای نان و یک بشقاب پلو با ماهی سرخ کرده رنگین بود. بساط او از دیگران دور افتاده تر بود. گوشه دنجی جل و پلاس خود را گسترده بود و داشت شام می خورد. دریا آرام بود و کشتی مثل ماهی آن تو شناور بود. جواد به پهلوی رو تختخواب خود دراز کشیده بود و داشت سید را می پایید و پیش خودش فکر می کرد: «این مردکه جلنبر باعث پخش میکرب خرافاته. ضررش از سیفلیس و جذام بیشتره. باید نابودش کرد. این جور آدمها رو باید بیل و کلنگ دستشون داد و ازشون کار کشید. اگه کار کردن، باید بشون نون داد. اگه کار نکردن باید اینقده گشنگی بشون داد تا بمیرن.»

جواد دید که سید کاسه آش را فوری سر کشید و ته کاسه اش را هم با انگشت لیسید. سپس دوری پلو را پیش کشید و چند تا لقمه کله گربه ای که از آن برداشت ناگهان از خوردن دست کشید و با احتیاط اطراف خود را پایید. نگاهش به دزدی می ماند که می خواست از دیوار خانه مردم بالا برود. سپس آهسته دست برد و از تو بار و بنه اش، همان جام ورشوی که در آن پول جمع کرده بود بیرون آورد و آن را پای سفره گذاشت. دوباره دستش تو خورجین فرو رفت. ظاهرا چیزی را که می خواست دم دست بود و زود گیرش آورد. سپس دست دیگر به کمک دست اول توی خورجین گم شد و در آن جا به کند و کاو پرداخت. نگاه سید روی کار خودش نبود، جمعیت را می پایید. جواد برق گلولی بتری سیاه را دید که از خورجین بیرون سرک کشید و تو جام یله شد، تنه بتری تو خورجین بود. سید فوری جام را به لب برد و سرکشید. جواد نیم خیز شد. برق بتری را دیده بود و سه گره اخمی هم که بر چهره سید، از نوشیدن جام، نشسته بود در نور کهربایی چراغ های کشتی دیده بود، خون تو مغزش دوید. سید شامی ها را پیش کشید و یک دانه از آن ها را لای تکه نانی پیچید و یک لقمه قاضی درست کرد و نیش کشید. برای یک لحظه جواد خواست سید را لو بدهد و رسوایش کند. «پدرسوخته بی شرف بعد از اون همه نیزه بازی و علی علی کردن حالا داره عرق می خوره. خوب می دونسم از چه قماشیه. اما لو دادش

تو کافر شدی. نصیر بیرون می رده و از همون وخت طایفه نصیری که علی رو خدا می دونن پیدا می شه. مردم شما علی رو یک دستی نگیرین. یه چیزی من بت می گم تو هم یه چیزی می شنفی. گفت که: من اگر خدای ندانم،

متحیرم که چه خوانم.

حالا روزی سخن من با سگ های آستان علیه. هول نکن. بت برنخوره. سگ آستان علی بودن خیلی مقامه. خیلی مرتبس خیلی شرفه. افتخار از این بالاتر نیس که آدم سگ آستان علی باشه. شاه عباس با جقه پادشاهی مهر اسمش کلب آستان علی بود. علیجانم. علی اول، علی آخر، علی ظاهر علی باطن. حالا یه سگ آستان علی میخوام، یه جونمرد پیداشه و چراغ آخر مارو بده. سید این را گفت و پولی را که هنوز در دست داشت دوباره انداخت میان دستمال و رفت کنار پرده نیمه باز و چمباتمه نشست رو زمین و غمناک جلوش خیره شد. ظاهرا سید در خلسه فرو رفته بود. ولی پیش خودش می گفت: واسیه یه بعدازظهر، اونم روز اول خوبه، بد میخی نکوفتم. ناهار و شامم که براس. فردا میباس یخورده اشکشونم بگیریم. اگه خر گیر بیارم چند تا دعا بفروشیم بد نیس. گمونم تو پولا خیلی پول هندی هسش. اون مرتیکه گمونم ناخوشه ها. وضعش هم بد نیس. باید لولهنگش خیلی آب بگیره. می شه نوشیدش. خر زبون نفهم خیلی توشونه. چقده از آدم حرف می کنش. دیگه خیال نمی کنم چیزی بماسه. حال وخته نمازه، میخوان نمازشونو کمرشون بزنن. منم مجبورم جلو اینا نمازی بخونم. ظاهر رو باهاس حفظ کرد. چند تا تاجر خرپول هم تو درجه یک دو هس که می باس اونا رم تیغ بزنم. گمون نمی کنم دیگه کسی مردش باشه چیزی بده. اما منم بد کردم. میباس حالاها مطلب روکش می دادم. زود درز گرفتیم. اما بد وختی بود. خب، فردا خدمتشون می رسم. امروز دیگه هوا پسه. سپس صدایش را التماس آمیز بلند کرد. این چراغ آخر نرسید؟ دل سید اولاد پیغمبر رو نشکنین. کمی خاموش شد، وچون جمعیت داشت از هم پاشیده می شد براق شد و با صدای وقیحی داد زد. «مادر بلند نشو دو کلمه دیگه دارم بگم و دعوات بکنم. «یکی از مسافرن داد زد. «آقا آفتاب داره غروب می کنه نمازمون قضا می شه. باقیش رو بذارین واسیه فردا.»

سید ناچار پاشد رفت به سوی دستمال و آن را با پول هایش برداشت و تو جیش گذاشت و معرکه بهم خورد. مسافرن گله به

## آن که گفت: «نه»

صفر قهرمانیان ( صفرخان ) تاریخ دردها و رنج های ما بود . تاریخ زندانها و شکنجه گاه های ما و تاریخ اعدامها و سرکوبهای ما . او روستازاده بود . ساده و زلال بود و هشتاد و یک سال زندگی کرد . از بیست سالگی به مبارزه مسلحانه برای رهایی کشاورزان زحمتکش و تحت ستم زمین داران بزرگ آذربایجان دست زد . در بیست و پنج سالگی با یورش وحشیانه ی ارتش مزدور شاه به آذربایجان ، متواری شد و به عراق رفت . پس از دو سال زندان و درگیری ، به ایران برگشت و در سال ۱۳۲۷ خورشیدی ، یعنی در بیست و هفت سالگی توسط دژخیمان شاه دستگیر و به زندان افتاد . در پنجاه و هفت سالگی پس از سی و دو سال زندان همان گونه که خودش آرزو داشت به دست مردم آزاده ایران ، از زندان آزاد شد و سپس تا پایان عمر در انزوا و فراموشی و تحمل دردها و بیماریهای ناشی از دوران سی و دو ساله زندان به سر برد . این اواخر ، بیماری ریوی او شدت گرفت و در ساعت ۳ بامداد روز یکشنبه ۱۹ آبان ماه ۱۳۸۱ درگذشت . پیکر صفر قهرمانیان ، قهرمان زندانها و فاتح شکنجه گاهها ، سیاه چال ها و دژها و تبعیدگاه ها ، در میان احساسات و همدردی عمیق هزاران نفر از مردم ، روز چهارشنبه ۲۲ آبانماه از بیمارستان ایران مهر تشییع و در امامزاده طاهر کرج به خاک سپرده شد . سخن گفتن از سی و دو سال تحمل شرایط سخت ، غیر انسانی و طاقت فرسای زندان آسان نیست . او در اوج غرور جوانی ، به زندان افتاد و در طول آن سالهای دهشتناک ، آرزوها تمایلات و خواسته های جوانی را در خود کشت و در برابر قدرتهای مطلق زمانه ایستاد و نه گفت و هنگام آزادی ، پیرمردی بود که حتی تصاویر رویاها و خوابهایش نیز در زندان اتفاق می افتاد زیرا هیچ تصویری از دنیای خارج نداشت . پس از گذراندن بیست و پنج سال زندان در سال ۱۳۵۲ که گارد ضد شورش ، اعتراضات زندانیان سیاسی تهران و چند شهرستان دیگر را سرکوب کرده بود ، شب هنگام صفر خان خوابی دید : «خواب دیدم که سال ۱۳۳۶ است و در زندان ارومیه هستم و درختهای انار حیاط زندان ، پراز گل شده اند . سراسر حیاط پر از گل های انار سرخ رنگ بود . پر از گلهای قرمز . هیچ وقت خوابی به این قشنگی ندیده بودم . خیلی قشنگ بود . «و تا چند روز با روحیه ای عجیب ، خوابش را برای هم بندهایش تعریف می کرد . او از میان ما رفت . اما یاد و خاطره ی پرشکوه دلاوری ها و ایستادگی او در برابر دژخیمان رسوا ، در قلب و سینه ی زحمتکشان ، ستمدیدگان و روشنفکران آزاد و عدالت خواه سرزمین عزیزمان ایران ، زنده و جاوید خواهد ماند .

علی اشرف درویشیان

فایده نداره. گیرم چند تا تو سریم از مردم خورد. باید فکر اساسی کرد. «دوباره رو تختخوابش افتاد. نصف های شب بود و تمام مسافری در خواب خودش بودند. تنها جواد بود که بیدار بود و لای لای کش دار و کرخت کننده آتش خانه کشتی درش اثر نداشت. حالا دیگر فکرش آرام بود، به نظرش آمد که خوابیده و خواب برق آسایی دیده، اما از چگونگی آن چیزی به یاد نداشت. می دید که گردی از جهان دیگر برخاطرش نشسته و برخاسته بود.

اما ناگهان یادش آمد که خواب دیده بود که با سید پرده دار دوتایی تو یک بلم خیلی کوچک نشسته بودند و بلم میان دریا در تلاطم بود و آن ها داشتند با هم دعوا می کردند و پاروها افتاده بود تو آب و آن دو تا میان بلم کشتی می گرفتند و می خواستند یکدیگر را تو دریا بیندازند و آخر سر او توانسته بود که سید را تو دریا بیندازد.

ستارگان درشت و برجسته از آسمان آویزان بودند. به نظرش رسید که آن ها چنان به او نزدیک بودند که می توانست آن ها را با دست بگیرد. ماه نبود. ته آسمان سورمه ای بود. صدا و بو مزه و رنگ دریا تو سر و بینی و زبان و چشم او پیچیده بود.

به سید فکر می کرد. به رجز خوانی او و ننه غریبم در آوردن او و عرق خوردن او و بی غمی و لقمه پروری او. گویی یک صدا تو گوشش پیچ می کرد: «این کار سودی نداره. باید ریشه رو از بین برد. یک خورشید جهان تاب لازمه که اونقدر از بالا تو سر این مردم بتابه تا خرافات را تو لونه مغزشون بسوزونه. با همین جور حرف ها آبرو و ملیت و غیرت ما رو از بین بردند. بدبخت. خودش می گه من عجمی هستم و می خواد بره یک سال هندسون و چین و ماچین بگرده و آبروی ما رو بیشتر ببره...

مرده شور اون شکم کارد خوردتو ببره...

اما تو بیا و این کارو واسیه تفریح خودت هم که شده بکن...

خیلی تماشاویه .آهسته خندید و ذوق کرد. ته رخ نیلی آسمان و سبک سری و لوندی ستارگان شادش ساخته بود. تو رختخوابش نشست و از رو چمدانش که زیر تختخوابش بود دو دانه موز که غروب از فروشگاه کشتی خریده بود برداشت و پوست کند و خورد. بو و مزه موز سرخالش آورد. خمیر نرمی که از آن با آب دهنش درست شده بود تو دهن می گرداند و کم کم آن را فرو می داد. موز را دوست می داشت. زندگی هندوستان پیش چشمانش جان گرفته بود. بوی کشتی و موز و نم شور دریا و قیر و نفت سیاه او را به یاد هندوستان انداخته بود.

« ادامه دارد »

بعد از پیدایش شهرها و شکل‌گیری اجتماعات انسانی، به دوره فئودالی

میدهند که :

- ۱- در جریان تولید موقعیت همه آنها یکسان باشد
- ۲- منافع مشترک اقتصادی داشته باشند
- ۳- شرایط اقتصادی مشترک داشته باشند
- ۴- به مرحله خصومت طبقاتی رسیده باشند
- ۵- به مرحله آگاهی طبقاتی رسیده باشند
- ۶- از لحاظ روانی و طبقاتی به هم پیوستگی داشته باشند .

قشر: (Stratum)

در واقع مفهوم قشر گاهی به گروههایی اطلاق میشود که با توجه به وسیله تولید یا نقشی که در اجتماع یا منابع درآمد دارند موقعیت بینابینی را در جامعه اشغال کرده‌اند . مارکس در بنای فکری خود طبقه متوسط را بین طبقات پرولتاریا و سرمایه‌دار در نظر می‌گیرد . او طبقه متوسط (خرده بورژوازی) را با دو ملاک مشخص می‌کند . ملاک اول مالکیت وسایل تولید که جامعه را به دو طبقه دارا و نادار تقسیم می‌کند و ملاک دوم کار است که جامعه را به دو طبقه کارکن و بیکاره تقسیم می‌کند . در تعریفی دیگر طبقه متوسط شامل صاحبان وسایل تولید نمی‌شود بلکه فقط کسانی در این طبقه‌اند که بدون کار گماردن کسان دیگر برای خود کار می‌کنند .

اقشار و طبقات اجتماعی ایران قبل از اسلام  
طبقات در اوستا :

از منابع و مأخذ مهم در باره ایران پیش از اسلام ، پیش از همه اوستا است در اوستا تقسیمات اجتماعی شامل :

- روحانیون ، اسراوان (به زبان اوستا آبروان) (Abrawan)

- جنگجویان ، پیکار گران ، ارتشاران (Atreatar)

- گله داران (به زبان اوستا واستریوفشویانت) (Vastria - Fouiiant)

در منابع مختلف بیان شده که زرتشت خودش هم رئیس روحانی و هم جنگجو و هم دامدار بوده است . در اوستای قدیم (یسناس ۱۹، هات ۱۷) از قشر چهارمی هم بنام هویی تی (Huiti) که شامل صنعتگران و صاحبان حرف نیز بوده است نام برده شده .

طبقات در دوره ماد:

قبل از تشکیل دولت هخامنشی در ایران ، جامعه دودمانی وجود داشت که براساس منافع صنفی و طبقاتی برپا نشده بود . بلکه جامعه دودمانی مجموعه‌ای از افراد هم نسب بود که خود را از یک سلاله می‌دانستند بعد از تشکیل دولت هخامنشی و تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی

همراه توسعه ابزار و وسایل تولید، کم‌کم اجتماعات اولیه (کمون‌ها) جای خود را به جوامع مبتنی بر تفکیک طبقاتی، دادند . به عبارت دیگر عده‌ای به عنوان مالکان و صاحبان ابزار تولید در مقابل عده‌ای که فاقد این ابزار و وسایل بودند ، قرار گرفتند . بدین ترتیب در جوامع ، همواره گروه یا گروههایی، در مرتبه بالایی جامعه ، و گروههایی در مرتبه پایینی قرار می‌گرفتند ، به نوعی که حتی امکان تحرک و جابجایی از این مرتبه‌ها گاه بسیار دشوار و حتی غیرممکن بوده است . میتوان گفت که مفهوم طبقه از همین مالکیت و یا عدم مالکیت بر ابزار تولید شکل گرفته است .

جامعه ایران چه در عهد باستان و چه در قرون جدید ، نیز از این قاعده مستثنی نبوده در هر دوره و عصری گروهها و طبقات فرو دست و فرادست بسیاری را به خود دیده ، بطوریکه در بعضی از زمانها روابط میان این طبقات بسیار سخت و تقریباً کاستی یا شبه کاستی بوده است .

مارکس طبقه را اینگونه تعریف می‌کند :

او می‌گوید طبقه هنگامی به نحو قطعی ساخته می‌شود که علاوه بر داشتن نقش واحد و مشترک در تولید و دارا بودن منافع اقتصادی مشترک ، از همبستگی طبقاتی نیز برخوردار باشد و همبستگی طبقاتی به نوبه خود مستلزم داشتن آگاهی طبقاتی است که آن نیز بر پایه آیدئولوژی طبقاتی پیدا می‌شود .

به نظر مارکس هر گونه نبرد طبقاتی به نبردی سیاسی تبدیل می‌شود . او ۵ طبقه را از هم تفکیک می‌کند .

۱- مالکان زمین

۲- بورژواها

۳- خرده بورژواها

۴- دهقانان زمین‌دار

۵ - پرولترها اما او اعتقاد دارد که این طبقات پنج گانه سرانجام به دو طبقه تبدیل خواهند شد .

لنین نیز طبقه اجتماعی را چنین تعریف می‌کند :

« مراد از طبقات ، گروه بندیهای بزرگ بشری است که به سبب وضع خود در نظام تاریخی معین تولید اجتماعی به سبب رابطه‌های خود با ابزارهای تولید ، به سبب نقش خویش در سازمان اجتماعی کار و در نتیجه به سبب استعدادشان در کسب سهمی از ثروت و نیز به سبب قدر و اندازه سهم‌شان از ثروت از یکدیگر متمایزند .

یک از طبقات معلوم و مشخص گردید . اما در اینجا نیز می توان گفت طبقات در دوره هخامنشی با کمی تفاوت همان طبقات چهارگانه اوستا بوده است . در دوره اشکانیان نیز برده داری شکل غالب در روابط تولیدی بود و در جوار شاهنشاه اشکانی سلاله های کوچک شاهی وجود داشت که در بعضی ایالات و ولایات به عنوان نماینده خاندانهای اشراف محلی حکومت می کردند عده کثیری درباری و اعیان و افراد خاندانهای اصیل و نظامیان نگهبان شاهنشاه را در میان گرفته بودند . شورای خردمندان و مغان یعنی کاهنان پارت بحش از قدرت مرکزی دولت را تشکیل می دادند . برخی از مشاغل دولت برای خاندانهای معینی موروثی بود . از بزرگترین رویدادها و یا انقلابات اجتماعی در این دوران میتوان قیام بردیا را نام برد که برای شرح این انقلاب و آگاهی بر واقعیت لازم است مروری هر چند کوتاه بر سخنان احمد شاملو در این مورد و بررسیهای تاریخی وی داشته باشیم .

## **برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید**

### **روابط عمومی**

[webmaster@fedayi.org](mailto:webmaster@fedayi.org)

### **کمیته کردستان**

[kurdistan@fedayi.org](mailto:kurdistan@fedayi.org)

### **کمیته تهران**

[tehran@fedayi.org](mailto:tehran@fedayi.org)

### **کمیته کرج**

[karaj@fedayi.org](mailto:karaj@fedayi.org)

### **کمیته آذربایجان**

[azer@fedayi.org](mailto:azer@fedayi.org)

### **مسئولین پالتاک**

[paltalkroom@fedayi.org](mailto:paltalkroom@fedayi.org)

### **کمیته امور پناهندگی**

[panahjo@fedayi.org](mailto:panahjo@fedayi.org)

کم کم یک جامعه طبقاتی جای جامعه دودمانی را گرفت ولی رؤسای دودمانها از برکت اراضی و اموال فراوانی که گرد آورده بودند ، قدرت سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کردند . سازمان اجتماعی ماد نوعی سازمان عشیرتی در حال اضمحلال بود و توسعه دامداری و زراعت سبب پیدایش کار بردگان شده بود ، نقل و انتقال توده های بزرگ مردم و لشکرکشی به منظور تسخیر اراضی دیگران و جهان گشایی سبب می شد تا مردم کثیری به قید اسارت و بردگی درآیند ، با توجه به ساختار عشیرتی مادها ، قشون گیری از میان قبایل به عمل می آمد . بسیاری از فرمانفرمایان عملاً همان سران قبایل بودند . دیگر مقامات سازمان جماعت بدوی نیز وجود داشتند مانند مجمع خلق و محتملاً شوراها و شیوخ و بزرگان خاندانها . بدین سان گمان می رود که تقسیمات ارضی و قبیله ای و عشیرتی و مؤسسات جماعت بدوی و تأسیسات جامعه طبقاتی در آن دوران به وضع عجیبی متداخل شد و درهم آمیخته و در کنار هم می زیسته و دائماً با یکدیگر در ستیر و مبارزه بودند چنانکه هرودت می گوید : وجود قلاع فراوان گواه پیدایش اختلاف و جنگ میان شامکان دولت های خرده پا بوده . مسلماً در چنین شرایطی در جنگها اسیر می گرفتند و اسیران را برده خویش می ساختند و تجزیه جامعه به توانگران و مستمندان آغاز شده بود و اغنیاء از فقرا بهره کشی می کردند . بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که طبقات دوره مادها کم و بیش همان طبقات چهارگانه اوستا هستند : (روحانیون ، جنگجویان ، گله داران ، صنعتگران ) زیرا ساختار اجتماعی شامل عشیره هایی بود که از نمان یا دودمان ویس وزنتو و دهیو تشکیل شده بود . در هر نماد ، تقسیم کار اجتماعی وجود داشت . ارتشداران و جنگجویان کار نگهبانی و گله نماد را به عهده داشتند و گله داران که بعدها به کار کشاورزی مشغول شدند و بعدها هوپی تی صنعتگران هم به آنها پیوستند .

طبقات در دوره هخامنشی و اشکانی

شاید بتوان گفت در این دوره هخامنشی تقسیم بندیهای اجتماعی به طور عمده براساس تشکیلات دوره ماد بود با کمی اختلاف . در پادشاهی هخامنشی روحانیون و کاهنان در جامعه از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیروی بزرگی به شمار می رفتند و پاریسیان نیز در دستگاه دولت و کشور وضع خاصی داشتند و خراج نمی دادند . و اهمیت کشاورزان و گله داران نیز محرز بوده است . با تشکیل دولت هخامنشی و تمرکز قدرت در دست سلاطین آثار اختلاف طبقاتی رو به تزاید گذاشت و با گذشت زمان و تکامل ابزار تولید ارزش مقام اجتماعی هر



## رفیق منیژه طالبی ( زهره ) ، در ۲۸

مرداد ماه ۱۳۳۶ در یک خانواده فرهنگی در رشت به دنیا آمد . ولی بسیار کوچک بود که به همراه پدر و مادر به تهران منتقل شد و تمامی زندگی اش را در این شهر گذراند . پدر و مادر رفیق که هر دو آموزگار و نبست به مسائل سیاسی علاقمند بودند ، نخستین مشوقین وی در کشیده شدن به زندگی سیاسی بودند ، منیژه از همان سنین نوجوانی



تحت تاثیر دستگیریه‌ها و زندانی شدن های پی در پی پدر ، طعم دیکتاتوری و اختناق را چشید و نسبت به سرکوب کنندگان مبارزات توده ها کینه ای عمیق به دل گرفت . در عین حال همین شرایط شور مبارزه برای رهائی از بند ستم و دیکتاتوری را در وجود منیژه هر روز شعله ورتر ساخت . امکانات مطالعاتی نسبتا خوبی که توسط اطرافیان و نزدیکان او فراهم میشد ، به او کمک کرد تا خیلی زود با افکار انقلابی آشنا شود و به درک میانی تفکر عملی و ماتریالیستی نائل گردد . آشنایی با مارکسیسم عزم رفیق را برای شرکت فعال در مبارزات توده ها ، راسخ تر نمود و افکار او را جهت مشخص داد . رفیق منیژه در سال ۵۲ وارد دانشکده علم و صنعت شد . ورد به دانشگاه و آشنایی با جریانات مختلف سیاسی او را در تعمیق اعتقاداتش هرچه بیشتر مصم ساخت . طولی نکشید که رفیق منیژه در زمره هوداران سازمان در آمد و به دفاع از خط و مشی انقلابی آن پرداخت . در فعالیتهای مبارزاتی دانشجویان فعالانه شرکت جست و در هماهنگی مبارزات دانشجویی نقش برجسته ای ایفا نمود . در سال ۱۳۵۷ با یکی از رفقای هم رزم خود ازدواج نمود ، و از آن به بعد تا واپسین لحظات زندگی ، آن دو در کنار هم به مبارزه پرداختند . با گسترش مبارزات انقلابی توده ها از اواخر سال ۵۶ زمینه نوینی پیشاروی رفیق منیژه باز گشوده شد . او با شوری تحسین برانگیز در جنبش توده ای مشارکت نمود ، تمام توان خود را به کار بست شعارها و سیاستهای سازمان به کار گرفت . در همین هنگام نیز بود که تلاش وی برای ایجاد ارتباط مستقیم با سازمان به ثمر نشست و او با رهنمودهای مشخص سازمان و پیشبرد آنها در

مبارزات توده ها ، زندگی جدید خود را آغاز کرد . وقتی نخستین بار ستاد مرکزی سازمان در تهران تشکیل شد ، رفیق منیژه از جمله نخستین کسانی بود که در بخش های مختلف آن به کار پرداخت ، و از جمله با تشکیل توزیع سازمان فعالانه در سروسامان دادن به کار توزیع مشارکت نمود . در عین حال همزمان با توجه به توان و انرژی زایدالوصفی که از خود آشکار می ساخت ، در

یکی از هسته های مخفی انتشارات سازمان نیز سازماندهی شد . و بعد از حمله اوباشان جمهوری اسلامی به ستاد مرکزی سازمان ، رفیق منیژه جزو فعالترین رفقای بود که به موازات محدود شدن چاپ علنی نشریه سازمان ، انتشار مخفی و گسترده آن را سازمان دادند تا عملا ناشی از وضعیت بعد از تهاجم رژیم به دستاوردهای دمکراتیک توده ها را با قدرت و توان انژی انقلابی خود پرکنند . رفیق منیژه در کنار فعالیت شبانه روزی و خستگی ناپذیر خود در پیشبرد امور جاری سازمان ، در حوزه ای که در آن مشغول به فعالیت بود . هیچ فرستی را برای ارتقا آگاهی و سطح دانش سیاسی خود از دست نمی داد . و در عین حال هر گام سازمان را با دقت نظر خاصی زیر نظر داشت و با احساس مسئولیت عمیق نسبت به سیاستهای سازمان خود ، برخورد میکرد و از خود واکنش نشان می داد . بویژه این که مقتضای مشخص توزیع نشریات سازمان ضرورت این دقت نظر را صد چندان می نمود . او در مواجهه با نخستین جرقه های خط راست در سازمان به مقابله جدی با آن پرداخت . و در مقابل گردش راست ، صریحا موضع گیری نمود . بدون آنکه ذره ای از میزان فعالیت پیگیرانه خود بکاهد . درست با همان پیگیری کمونیستی نیز ضمن انتقاد از گرایش بر راست در مواضع سازمان به دفاع از نقطه نظرات اقلیت و سنن انقلابی و مبارزاتی سازمان در برابر با اکثریت برخاست و به صف مبارزه علیه اپورتونسیسم حاکم بر اکثریت مرکزیت سازمان پیوست رفیق منیژه بعد از انشعاب ، پشت کردن جریان راست اکثریت به مبارزات توده ها ، در افشای دربوزگی آنها در آستان بورژوازی ، یک لحظه درنگ نکرد . و در صف دفاع از مبارزات

## ۱۳ آبان یاد آور حماسه خونین دانش آموزان

۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ یادآور حماسه خونین دانش آموزان و نمایش درماندگی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه است. در چنین روزی، ارتجاع زخم خورده که شاهد اوج گیری و گسترش روزافزون جنبش توده ای و ضربه خوردن به ارگانها و نهادهای نظامی و اداریش بود، با هجوم به تظاهرات مسالمت آمیز دانش آموزان در محوطه ی دانشگاه تهران و به خاک و خون کشیدن تنی چند از بهترین فرزندان خلق صفحه ی سرخ دیگری بر تاریخ مبارزات خونین خلقهای ایران افزود. با آغاز پاییز، مدارس صحنه ی اعتصابات و تظاهرات درخشان دانش آموزان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه شد. دانش آموزان، کلاسهای درس خود را به سنگری استوار برای مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد بدل ساختند. روزی نبود که دانش آموزان به خیابانها نروند و با مشتهای گره کرده به مقابله با مزدوران رژیم نپردازند. حضور روز افزون دانش آموزان در مبارزات توده ها و گسترش نقش آنان در اعتلای جنبش چنان رژیم شاه را به وحشت انداخت که چاره کار را در سرکوب مبارزات دانش آموزان دیده در ۱۳ آبان، آخرین روز مراسم " هفته همبستگی دانشگاهیان با مردم " که از طرف دانشگاهیان مترقی جهت پیوند هرچه بیشتر با مبارزات توده ها برگزار شد، مزدوران و جلادان ژ - ۳ به دست رژیم آریا مهربی بر روی دانش آموزان که به دانشگاه تهران روی آورده بودند، آتش گشودند و محوطه ی دانشگاه را بار دگر از خون مبارزان راه استقلال و آزادی رنگین ساختند. متعاقب آن دانشگاه تهران شاهد عظیم ترین تظاهرات توده های به خشم آمده از این جنایات رژیم ضد مردمی پهلوی بود. مردم اجساد دانش آموزان را بر روی دست حمل کرده و علیه رژیم شعار دادند. حماسه ۱۳ آبان نشان داد که هیچ تدبیری نمی تواند رژیمهای ارتجاعی و ضد مردمی را از سقوط حتمی برهاند. سرکوب خونین ۱۳ آبان بیش از آن که به تثبیت رژیم دیکتاتوری و خون آشام شاه بیانجامد، زمینه قیام مسلحانه ی توده ها و سرنگونی رژیم شاه را در ۲۲ بهمن فراهم ساخت، به راستی " آنان که باد می کارد توفان درو می کنند. " آری، در این روز نزدیک به ۶۰ الی ۸۰ نفر از بهترین فرزندان خلق جان باختند. و با خون سرخشان پرچم رهایی خلقهای ایران گلگون گشت. بکوشیم با گسترش مبارزات خود علیه رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی یاد به خون تپیدگان ۱۳ آبان را گرامی داریم و راه آنان را تداوم بخشیم.

توده ها، بر ضرورت سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سرنگونی حاکمیت بورژوازی حاکم تاکید نمود. انضباط پیگیری و خلاقیت کمونیستی رفیق منیژه در پیشبرد وظائف خود از او یک گادر محرب و کارآزموده ساخته بود. با توجه به دارا بودن چنین خصوصیات برجسته نیز بود که بعد از ضربات سخت سال ۶۰، توسط رفیق نسترن مسئول کمیته کارگری، سازمان در بازسازی مجدد کمیته کارگری، رفیق منیژه در این بخش و در یکی از حساس ترین حوزه های آن سازماندهی گردید. رفیق منیژه، با اشتیاق بمراتب بیشتری در مسئولیت جدید خود و بویژه با علاقه وافر که به کار در حوزه مسائل کارگری داشت، در این عرصه از فعالیت خود، به کار مشغول گشت و از نزدیک و در جریان عمل به آموزش در مکتب مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پیشبرد آن پرداخت. از این تاریخ به بعد رفیق منیژه یکی از برجسته ترین فعالین کمیته کارگری تهران بود و همچنین مسئولیت حفظ و نگهداری آرشیو کارگری سازمان را نیز بعهده داشت.

رفیق منیژه تا آخرین لحظه ای که دیگر خروج از حلقه محاصره دژخیمان رژیم را غیرممکن دید، دندان کینه را بر هم فشرده و با چشم انداز روشن فردا، قرص سیانور را زیر دندان خود جوید، مسیر طولانی یک مبارزه پیگیر را با تمامی فراز و نشیب آن پشت سر گذاشته بود و به کادر برجسته و محرب در جنبش کارگری و کمونیستی ایران مبدل گشته بود.

مزدوران رژیم بعد از دست یافتن بر پیکر نیمه جان رفیق منیژه، تلاش مذبوحانه ای را بکار بستند تا او را زنده به شکنجه گاههای خود منتقل نمایند، اما تلاش آنها در جستجوی راهی برای دست یافتن به اسراری که رفیق منیژه در سینه داشت. با اقدام مشهورانه این رفیق کمونیست عقیم ماند. طبقه کارگر ایران یاد کمونیست های پرشور و پرتحرکی همچون رفیق منیژه طالبی (زهره) را در قلب بزرگ خود، همیشه زنده نگه خواهد داشت.

یاد و خاطره رفیق منیژه در رزم پایدار طبقه

کارگر ایران جاودانه است ...

پا کند . کارگران همه کشورها سرود ارزنده ترین رزمنده ی خود ، شاعر پرولتری را اقتباس کرده اند و آن را به سرود جهانی پرولتاریا تبدیل کرده اند . از این رو کارگران همه کشورها هم اکنون یاد اوژن پوتیه را گرامی می دارند . همسر و دختر اوژن پوتیه هنوز زنده اند و در تنگدستی زندگی می کنند ، همان گونه که سراینده «  
انترناسیونال» سراسر زندگی خود را گذراند . او در چهارم اکتبر ۱۸۱۶ در پاریس دیده به جهان



گشود . چهارده ساله بود که نخستین سرودش را که زنده باد آزادی! نام داشت سرایید . در سال ۱۸۴۸ در جنگ عظیم پرولتاریا علیه بورژوازی ، او رزمنده ی سنگرها بود . پاتیه در یک خانواده ی فقیر به دنیا آمد ، و سراسر زندگی خود را در فقر گذراند نخست بعنوان کارگر بسته بندی و سپس از طریق رنگرزی امرار معاش می کرد . از سال ۱۸۴۰ به بعد پاتیه با سرودهای رزمجویانه ی خود به تمام وقایع بزرگ در زندگی فرانسه پاسخ گفت و از این طریق بیدارگر توده های عقب مانده شد ، کارگران را برای اتحاد فرا خواند و بورژوازی و دولتهای بورژوایی فرانسه را تقبیح کرد . در روزهای بزرگ کمون پاریس ۱۸۷۱ پاتیه به عنوان نماینده انتخاب شد . از ۳۶۰۰ رای ریخته شده او ۱۳۵۲ رای را بدست آورد و در کلیه ی فعالیتهای کمون پاریس ، اولین حکومت پرولتری شرکت جست . سقوط کمون پاتیه را وادار کرد تا به انگلیس و سپس به آمریکا برود . سرود معرف او «انترناسیونال» ژوئن ۱۸۷۱ یعنی در فردای شکست خونین کمون در ماه مه سروده شده . کمون شکست خورد اما سرود «انترناسیونال» پاتیه ایده های خود را بر سرتاسر جهان گستراند ، و «انترناسیونال» هم اکنون بیش از هر زمان دیگر زنده است . در سال ۱۸۷۶ در تبعید پاتیه شعر کارگران آمریکا به کارگران فرانسه را سرود . در این شعر پاتیه زندگی تحت یوغ سرمایه داری ، فقرشان ، رنج تحمل ناپذیرشان ، استثمارشان و اعتقاد راسخ شان به پیروزی در پیش آرمانشان را توضیح داد . ۹ سال بعد از کمون ، پاتیه به فرانسه بازگشت و در نخستین فرصت به حزب کارگران پیوست . اولین جلد اشعارش در سال ۱۸۸۴ منتشر شد و جلد دوم

اوژن پوتیه ، سراینده «انترناسیونال» «انترناسیونال» سرود پیوستگی و همبستگی پرولتاریای سراسر جهان است . کارگران جهان ، در طول بیش از یک سده که از سرایش این سرود می گذرد آن را به پاره ی جدا ناپذیری از فرهنگ مبارزاتی خود بدل کرده اند . «  
انترناسیونال» ، در تمام نبردهای کارگران ، با فرا خواندن آنان به یکپارچگی و مبارزه با نظام سرمایه داری ، همواره در ارتقای روحیه ی

بیکارجوی ایشان تاثیر داشته است . «انترناسیونال» همان طور که از اسمش پیداست سرود کارگران سراسر جهان است و پرولتاریای تمام کشورها آن را چون سرود وحدت بخش خویش می شناسند . درباره ی تاریخچه ی «انترناسیونال» و سراینده ی آن ، اوژن پوتیه ، نوشته های اندکی موجود است . با این همه باید گفت که «انترناسیونال» در فردای شکست کمون پاریس سروده شده است و ، از این رو دارای اهمیت تاریخی فراوانی است . سراینده ی آن ، اوژن پوتیه شاعر کارگران فرانسه بود . او چون یکی از نمایندگان انتخابی کمون ، از نزدیک با تمام فعالیتهای و تجربه های اولین دولت کارگری جهان آشنا بود ، و همین آشنایی نزدیک بود که ، بعد از شکست کمون ، پاتیه را وادار کرد تا اثر جاودانی خود ، یعنی «انترناسیونال» را بسراید . آشنایی با پاتیه چه با خاطر مبارزات این شاعر پرولتاریا و چه بخاطر اهمیتی که سرود «انترناسیونال» برای کمونیستها دارد ضروری است . از این رو بمنظور آشنایی بیشتر با پاتیه ما ترجمه آنچه را که لنین در گرامیداشت بیست و پنجمین سال مرگ او نوشته است را در اینجا می اوریم . نوامبر سال گذشته ۱۹۱۲ بیست و پنج سال از مرگ شاعر کارگر فرانسوی اوژن پوتیه ، سراینده «انترناسیونال» گذشت . این سرود به تمام زبانهای اروپایی و دیگر زبانها ترجمه شده است . هر کارگر آگاه به منافع طبقاتی در هر کشوری که باشد هر کجا که سرنوشت ممکن است پرتش کرده باشد ، هر چقدر شدید که ممکن است بخاطر ندانستن زبان دور از رفیقان ، دور از مرز و بوم خود احساس غربت کند ، باز هم می تواند از طریق نوای آشنای «انترناسیونال» برای خود دوستانی دست و

پرولتاریا: سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه ی سیاسی تعریف شده بود. احزاب کارگری در آنزمان بشکل شعب این سازمان بین المللی در کشورهای مختلف تاسیس یافتند. در کمتر از دو سال ۲۵ سازمان از این قبیل، در تقریباً تمام کشورهای اروپا و در سایر قاره ها، تشکیل شد. مارکس در تمام مدت موجودیت انترناسیونال اول عضو شورای عمومی آن بود، و همراه با انگلس و سایر طرفداران سوسیالیسم علمی علیه عقاید خرده بورژوائی در جنبش کارگری در روح مارکسیسم و پیروزی سوسیالیسم علمی بود. مهمترین کنگره های انترناسیونال اول در این مرحله از سال ۱۸۶۶، هر سال یکبار، بترتیب در شهر ژنو، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد. در مرحله ی بعدی، مبارزه داخلی انترناسیونال اول علیه آنارشسیسم جریان یافت که در اسپانیا و ایتالیا طرفدارانی داشت. مارکس و طرفدارانش ماهیت ضد پرولتاری و فعالیتهای سازمان شکنانه ی آنارشسیسم را فاش کرده و پیروزی سوسیالیسم علمی را تامین نمودند. بهنگام اعلام کمون پاریس، انترناسیونال اول فعالیت درخشانی انجام داد و از مبارزه ی قهرمانانه ی کارگران پاریس پشتیبانی کرد و پس از شکست آن، فعالیتهای پرداخته ای را علیه ترور خونین بورژوازی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس در همه ی کشورها فشار تضييق علیه انترناسیونال اول شدت بیسابقه ای یافت. عناصر مردود و متزلزل کناره گیری کردند و بتدریج ادامه فعالیت مرکز کار انترناسیونال اول در اروپا غیرممکن شد. باین جهت در کنگره ی لاهه در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد این مرکز به نیویورک منتقل شود. انترناسیونال چهارسال بعد طی کنفرانس فیلادلفیا رسماً منحل گشت. انترناسیونال دوم بمثابه جامعه ی بین المللی احزاب سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ طی کنگره ای منعقد در پاریس تاسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه کشورهای اروپائی و ایالات متحده ی امریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریک انگلس رهبری میشد و شالوده ی تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوم به بخش اندیشه های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمک شایسته ای کرد و این بتدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپائی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس بتدریج رهبری انترناسیونال دوم بدست اپورتونیست ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه ها و اسلوب بورژوائی در داخل جنبش کارگری شدند. رشد کمی انترناسیونال دوم همسطح بارشد کیفی آن نبود و از میزان آگاهی

با عنوان سروده های انقلابی در سال ۱۸۸۷ از چاپ درآمد. تعداد دیگری از سروده های شاعر کارگر نیز بعد از مرگش انتشار یافت. در ۸ نوامبر ۱۸۸۷، کارگران پاریس پیکر اوژن پوتیه را به گورستان پر لاشز (گورستانی که کموناردهای اعدام شده در آن دفن شده اند) حمل کردند و پلیس در تلاشش به منظور ربودن پرچم سرخ بطور وحشیانه ای به جمعیت حمله کرد. در تشییع جنازه ی پاتیه جمعیت زیادی شرکت کردند و فریاد "زنده باد پاتیه!" از هر سو به گوش می رسید. پاتیه در تهی دستی جان سپرد. اما او از خود یادگاری برجای گذاشت که به راستی پایدارتر از هر دست ساخته ی بشری است. او از طریق سرودهایش یکی از بزرگ ترین تبلیغ گران بود. وقتی که او داشت نخستین سرودهایش را می سرود شمار کارگران سوسیالیست حداکثر به دهها تن می رسید. سرود تاریخی اوژن پوتیه هم اکنون در قلب دهها میلیون پرولتار جای دارد.

## واژه های سیاسی

### انترناسیونال اول، دوم و سوم

واژه های انترناسیونال بمهناي بین الملل بآن سازمانهای جهانی کارگری اصلاقی گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر در دوره های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد. الهام بخش تشکیل آن آموزش مارکسیسم و اساسش همبستگی بین المللی کارگران و زحمت کشان کشورهای مختلف گیتی بود. نخستین جامعه بین المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد در سال ۱۸۶۴ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه گذاری شد. مدتها بود که کارل مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه میکردند و تاسیس انترناسیونال بمثابه سازمان بین المللی پرولتاریا ثمره ی این مبارزه، و پیروزی تعالیم مارکسیستی در جنبش کارگری یک قرن پیش بود. بر اثر رشد سرمایه داری در نیمه ی دوم قرن نوزدهم و اعتلای نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نضتها در مقیاس جهانی، تشکیل سازمان بین المللی کارگران بیک ضرورت تاریخی مبدل شده بود. انترناسیول اول ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در لندن تاسیس شد. اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است. این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد، و در آن وظیفه

پرولتاریای سراسر جهان طبقه کارگر را مبارزه ی جدی و بدست گرفتن قدرت حکومتی فراخواند. نهضت انقلابی مارکسیستی به سرعت در اروپا و آسیا و امریکا ریشه دوانید و وسعت یافت. احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورها تاسیس یافت. در این مرحله نهضت کارگری را، هم جریان میانه رو که تحت این عنوان مدافع اپورتونیسیم بود تهدید میکرد، و هم بیماری چپ روی و سکتاریسم که در احزاب جوان و بدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره ی دوم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه باصلاح چپ روها که با شرکت کمونیستها در پارلمان و در سندیکاها تحت رهبری رفرمیستها مخالفت کرده و در عمل وسایل مختلف مبارزه ی انقلابی حزب کمونیست را از وی میگرفتند ایفا نمود. انتشار کتاب معروف لنین «بیماری کودکانه ی چپ روی در کمونیسم» در آماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه ی اول را داشت. کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلقهای کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیستها را روشن کرد. در زمان تشکیل کنگره ی هفتم کمینترن که توجه خاص بمبارزه علیه فاشیسم نمود در جهان ۷۶ حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب از آن علنی بودند و بقیه ی ۵۴ حزب در شرایط غیر علنی فعالیت میکردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام احزاب کمونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده نهضت های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش از پیش غامض و پیچیده و شرایط پیکار گوناگون و متفاوت گشت. احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با ابدیدگی و مهارت مبارزه ی زحمتکشان کشور خود را رهبری میکردند. در این شرایط باقی ماندن یک مرکز واحد رهبری با رشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالتهای سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضرى ببار میآورد. در سال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی بتصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید. نقش تاریخی کمینترن تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمتکشان، آبدیده کردن و لنینی کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی احزاب کمونیست بود. این بود تاریخچه ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال. هم اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پروولتری و همبستگی بین المللی زحمتکشان از مهمترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگریست که هریک مستقلا و با شناخت جامعه ی خود تعالیم عمومی مارکسیسم - لنینیسم

سیاسی و روش انقلابی آن بتدریج کاسته شد. ولی در داخل آن برخی احزاب یا شعباتی از احزاب نظیر حزب بلشویکهای روسیه به تعالیم انقلابی مارکسیسم وفادار ماندند و بشدت علیه روش تسلیم طلبانه و تجدید نظر طلبانه و رفورمیستی رهبران اپورتونیست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه یک جناح چپ انقلابی در داخل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثر رهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ آشکارا بسراشیب مواضع بورژوازی کشورهای خود در غلطیدند. اصول همبستگی پروولتری و انترناسیونالیسم کارگری را بلکی ترک کردند. از آنموقع در داخل انترناسیونال دوم و سه جریان ایجاد گشت. یک جناح راست یا سوسیال شوینیست ها، دیگری جناح میانه رو و سومی انترناسیونالیستها یا جناح چپ این جناح انقلابی بلشویکهای روسیه به رهبری لنین، انقلابیون آلمان به رهبری کارل لینکنشت و حزب سوسیالیست چپ بلغارستان و غیره را در برمیگرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیدرهای رفرمیست که تصمیمات صریح کنگره های این سازمان را علنا زیر پا گذاشتند بتدریج در داخل احزاب کارگری موجب شدت مبارزه و تشکل گروههای انقلابی و مارکسیستی واقعی شد. در سال ۱۹۱۵ در تیمر والد در سویس اتحادیه سوسیالیست های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آن را ولادیمیر ایلیچ لنین بعده داشت. انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ پیروزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم و گام مهمی در راه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت که طبق سنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدائی کامل از انترناسیونال رفورمیستی دوم، این احزاب، احزاب کمونیست نام گرفتند. انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمینترن نیز معروف است از این احزاب انقلابی تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ بفعالیت خود که نقطه تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد. انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی بین المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود. نخستین کنگره ی آن در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروههای کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیائی نیز شرکت جستند. قبل از آن، جلسه ی مشاوره ای برهبری لنین در ماه ژانویه همانسال با شرکت ۸ حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی را بشرکت در کنگره ی انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به

## شعر

دختر بچه ای کوچک ...  
 هر روز می دیدمش با قدی به بلندای یک دم که  
 کرایه مینی بوسی را در مشت گره  
 کرده اش سخت می فشرد.  
 تشنه خواب و دستانی پر مالش بر پلک هایی خواب آلود.  
 با برخورد اولین نگاه هایمان این هم او بود  
 که نگاهش را به زمین می دوخت .  
 همانقدر می دانستم که پدر و مادرش مرده اند و  
 خواهری که او را از مدرسه جدا و به کار گماشته بود !  
 چه کسی می دانست که در امتداد جاده ها  
 به کدامین رویا دچار می شد  
 اغلب آنگونه که خواب به چشمانش آشفته می گشت و  
 به چهره رنگ باخته اش جز لبخندی سرد نمی نشست !  
 دختر کوچک با موهایی پریشان و  
 پاهایی برهنه می لرزید ، می لرزید  
 دستانش از سرما ، می لرزید ...  
 بی قرار از اینکه دیگر چشمانم  
 در ایستگاه او را نمی یافتند  
 از انسانهایی که می شناختنش سخنانی شنیدم که برایم  
 غیر قابل باور می نمود !!!  
 روزی که او غرق در رویای لباس آبی کودکان مدرسه  
 به جملگی از یاد برده بود که در کارخانه ایست  
 و نه در باغچه مدرسه ای  
 دستانش را در غفلت رویایی کشنده به دنده های آهنین  
 دستگاه سپرده و اینگونه بهای رویای  
 سراسر از کابوشش را پرداخته بود ...  
 با منجمد لبخندی که به گوشه لبانش داشت  
 اولین بهار بودنش به پاییزی رنگ پریده مبدل شد .  
 دختر کوچک ، چون قلب پرنده ای نحیف  
 در آغوش مرگ ، می لرزید ، از سرمای لرزید .  
 دستانش می لرزید .  
 « ترانه ای از احمد کایا »

را در کشورهای خود بکار می بندند و ضمناً از اشکال مختلف  
 نظیر تماس های مشاوره های دو جانبه و چند جانبه ، کنگره های  
 احزاب مختلف ، همکاریهای مشخص ، ارگان مطبوعاتی و  
 اطلاعاتی و تئوریک مشترک ، و تشکیل کنفرانس های منطقه  
 ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاوره جهانی استفاده کرده به  
 تبادل نظر پرداخته پیرامون تعیین مشی عمومی به بحث و بررسی  
 میپردازند . واژه ی انترناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و  
 آن نام سرود انقلابی کارگران و همه ی کمونیستهای جهانست .  
 سرآینده ی اشعار آن «اوژن پوتیه » و سازنده ی آهنگ «پی یر  
 دگی تر » هستند . اوژن پوتیه کارگری شاعر بود و در کمون  
 پاریس شرکت داشت . اشعار او همیشه زبانزد محافل انقلابی  
 بود . پس از شکست کمون پاریس ( ۱۸۷۱ ) وی در سخت ترین  
 بینی انقلابی شگفت انگیزی شعر جدید خود را با مطلع «برخیز  
 ای داغ نفرت خورده » و با عنوان « انترناسیونال » سرود .  
 ( ترجمه فارسی از ابوالقاسم لاهوتی است . ) پوتیه خود عضو  
 انترناسیونال اول بود . طی سالهای دشوار تبعید او نتوانست اشعار  
 خود را بچاپ برساند . مدتها بعد که جزوه ی اشعار او چاپ شد  
 یک کارگر موسیقی دان موسوم به پی یر دگی تر آهنگی برای این  
 شعر ساخت . پس از آن در همه نبردها و تظاهرات کارگری «  
 انترناسیونال » بمثابه یکی از محبوبترین ترانه های انقلابی به  
 زحمتکشان رزمنده شور و الهام می بخشید . از آنزمان این سرود  
 مارش پیروزمندانه خود را نخست در بلژیک و فرانسه و سپس در  
 سراسر جهان آغاز کرد .  
 خود پی یر دگی تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم  
 یازدهمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر در میدان سرخ مسکو طنین  
 مهیج و ظفر نمون «انترناسیونال» را بشود سرودی که در جشن  
 و سرور ، در میدان اعدام و در صحنه نبرد ، در شور و التهاب  
 تظاهرات خلقی ، ایمان کمونیستها را به پیروزی جهان نو و  
 کمونیسم بیان میدارد .